

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی میان عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه

سال سوّم، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۹۲ هـ ش / ۱۴۳۴ هـ ق / ۲۰۱۳ م، صص ۲۵-۳۹

واکاوی ریشه‌های ادبیات تطبیقی در ادبیات قدیم عربی^۱

خلیل پروینی^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس

دانش محمدی رکعتی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

ادبیات تطبیقی به عنوان یک علم، در دو قرن اخیر در کشورهای اروپایی و عربی و اسلامی ظهور کرد؛ ولی مفهوم تطبیق از قرن‌ها پیش در ادبیات ملل مختلف وجود داشته است و ادبا و ناقدانی بوده‌اند که نوعی مقایسه، موازنه و تطبیق را میان ادبا و ادبیات ملل مختلف انجام می‌دادند. بررسی ریشه‌های ادبیات تطبیقی؛ به ویژه در کشورهای اسلامی و عربی، از این رو اهمّیت دارد که بدون واکاوی میراث اسلامی در زمینه ادبیات تطبیقی، نمی‌توان برنامه شفافی برای تحوّل و پیشرفت ادبیات تطبیقی در کشورهای اسلامی طراحی کرد. از سوی دیگر، ظهور نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی و ضرورت توجه بیشتر بررسی‌های تطبیقی به ادبیات ملل اسلامی در عصر معاصر، بر اهمّیت واکاوی ریشه‌های میراث اسلامی در این زمینه می‌افزاید.

این مقاله کوشش دارد از طریق بررسی برخی از آثار جاحظ، ابوالفرج اصفهانی، ابن قتیبه، ابن ندیم، ابن اثیر، شروح دیوان متنبی و بیرونی، به واکاوی نشانه‌های ادبیات تطبیقی در ادبیات و نقد عربی قدیم پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که نشانه‌های ادبیات تطبیقی در نقد عربی قدیم، ابتدا در مرحله «سنجش ادبی درون ادبیات عربی» نمود پیدا کرد و بعد از آن به صورت بارزتر، در مرحله دوّم یعنی مرحله «سنجش ادبی برون مرزی ادبیات عربی» ظهور یافت.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، نقد عربی قدیم، جاحظ، سرقات شعری.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۱۵

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۰

۲. رایانامه نویسنده مسئول: parvini@modares.ac.ir

۳. رایانامه: d.mohammadi64@gmail.com

مقدمه

امروزه ادبیات تطبیقی شاخه‌ای بااهمیت از ادبیات به شمار می‌آید که در بررسی‌ها و پژوهش‌های ادبی ممکن است رهیافت و دستاوردهای مغتنم و ارزشمندی به همراه داشته باشد. ادبیات تطبیقی با رویکرد مقایسه‌ای که بین ادبیات ملل مختلف دارد، نقش بسزایی نه تنها در نزدیک سازی ادبی ملت‌ها؛ بلکه در تفاهات و روابط سیاسی و فرهنگی کشورها می‌تواند داشته باشد.

اهمیت زیاد ادبیات تطبیقی از بدو پیدایش تاکنون، سبب شده است که مکاتب و نظریه‌پردازان زیادی در مورد آن تعاریف متفاوتی ارائه دهند. مکتب یا مدرسه فرانسوی ادبیات تطبیقی را «بررسی روابط ادبیات ملی با دیگر ادبیات‌های بیگانه خارج از چارچوب زبان ملی» (هلال، بی تا: ۱۲ و رجوع شود به: عبدالجواد رضوان، ۱۹۹۰: ۸ و عبد السلام کفافی، ۱۹۷۱: ۲۶). می‌داند، در حالی که از نظر مکتب آمریکایی، ادبیات تطبیقی فقط به بررسی روابط تأثیر و تأثر میان ادبیات‌های مختلف نمی‌پردازد؛ بلکه علاوه بر روابط تأثیر و تأثر، می‌تواند تشابهات میان ادبیات‌ها و نیز روابط میان ادبیات و سایر انواع تعبیر انسانی؛ مثل هنرهای زیبا، فلسفه، روانشناسی و علوم اجتماعی را بررسی کند (عبود، ۱۹۹۹: ۴۳ و الخطیب، ۱۹۹۹: ۴۱).

ظهور ادبیات تطبیقی به عنوان یک علم روشمند و دارای اصول علمی، به اواخر قرن نوزدهم در فرانسه و بعد از آن در دیگر کشورهای اروپایی برمی‌گردد (پروینی، ۱۳۹۱: ۱۰۱). تطبیق به صورت موازنه و سنجش در نزد بابلیان وجود داشته و آنان از طریق موازنه و سنجش تلاش می‌کردند که ادبیات بابلی را از ادبیات سومری تمیز دهند. همچنین آشوری‌ها هم با تمیز میان ادبیات جدید و قدیم موروثیشان، نوعی موازنه و سنجش انجام دادند. رومی‌ها هم هنگامی که از ادبیات یونانی تقلید کردند، با سنجش و موازنه تلاش کردند که در این تقلید هویت خود را حفظ کنند (بهی، ۱۹۹۶: ۱۱).

در زبان و ادبیات ملل اسلامی و به ویژه زبان و ادبیات عربی به عنوان زبان مشترک ملل اسلامی، نشانه‌های ادبیات تطبیقی از زمان حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸، در نتیجه ارتباط عرب‌ها با غرب در ادبیات عربی ظهور کرد؛ ولی ظهور ادبیات تطبیقی به عنوان یک علم، از نیمه دوم قرن بیستم بوده است. در مرحله اول که تا ۱۹۷۰ طول کشید، گرایش به ادبیات تطبیقی در معنای فرانسوی آن؛ یعنی تأثیر و تأثر بوده است و بعد از ۱۹۷۰ کم کم گرایش‌هایی به ادبیات تطبیقی در معنای آمریکایی آن هم به وجود آمد (التوبخی، ۱۹۹۵: ۵).

قطعاً همان‌طور که ادبیات تطبیقی در اروپا ریشه‌هایی در ادبیات قدیم لاتین دارد ادبیات تطبیقی در کشورهای اسلامی نیز ریشه‌هایی در نقد و ادبیات قدیم عربی دارد.

بدون شک، تحوّل و پیشرفت ادبیات تطبیقی در کشورهای اسلامی، بدون واکاوی میراث کشورهای اسلامی در این زمینه امکان‌پذیر نخواهد بود. از سوی دیگر مطرح شدن نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی که بر ضرورت بررسی‌های تطبیقی میان کشورهای اسلامی تأکید دارد، هرچه بیشتر بر اهمیت این واکاوی می‌افزاید.

این پژوهش نیز کوششی است در راستای بررسی و واکاوی ریشه‌های ادبیات تطبیقی در ادبیات قدیم عربی. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است؛ بدین‌صورت که نگارندگان با مراجعه به تألیفات قدیم در نقد و ادبیات عربی، نقدهای دارای رویکرد موازنه‌ای، سنجش و تطبیقی را بیرون کشیده؛ سپس به تحلیل این داده‌ها بر اساس دستاوردهای ادبیات تطبیقی پرداخته‌اند.

در این زمینه، مهم‌ترین پژوهشی که تاکنون انجام گرفته است، کتاب *الأدب المقارن أصوله وتطوره و مناهجه* از احمد طاهر مگی (۲۰۰۲) است که نگارنده در بخش اول آن به برخی از ریشه‌های ادبیات تطبیقی در نقد قدیم عربی اشاره کرده است. بیشتر این تأکید نویسنده این کتاب، بر تلاش‌های جاحظ در ادبیات تطبیقی بوده است و ناقدان دیگر مثل بیرونی و ابن ندیم را مطرح نکرده است؛ لذا به نظر می‌رسد که این مقاله با بررسی نشانه‌های تطبیقی در آثار جاحظ، ابوالفرج اصفهانی، ابن قتیبه، ابن ندیم، ابن اثیر، شروح دیوان متنبی و بیرونی، کاری جدید به شمار می‌رود. هرچند بررسی آثار هر کدام از این ناقدان و ادبا در حوزه ادبیات تطبیقی، نیازمند پژوهشی مستقل و مفصل است؛ اما به دلیل جدید بودن این مباحث، این پژوهش به بررسی نشانه‌های کلی از ادبیات تطبیقی در آثار همه این نویسندگان اکتفا می‌کند.

سؤال اصلی که در این پژوهش تلاش خواهد شد به آن پاسخ داده شود، این است که ادبیات تطبیقی در نقد و ادبیات قدیم عربی چه مراحل را طی کرده است؟

۱. ریشه‌های ادبیات تطبیقی در ادبیات قدیم عربی

ریشه‌های ادبیات تطبیقی را در ادبیات قدیم عربی می‌توان در دو مرحله مشاهده کرد. مرحله اول، مرحله سنجش ادبی درون ادبیات عربی (موازنه) و مرحله دوم، مرحله سنجش ادبی برون مرزی ادبیات عربی است.

۱-۱. مرحله اول: سنجش ادبی درون ادبیات عربی (موازنات)

۱-۱-۱. در عصر جاهلی

اگر ادب مقارن را علمی بدانیم که به تطبیق میان دو ادبیات در دو زبان مختلف پردازد، مشاهده می‌کنیم که در عصر جاهلی و صدر اسلام، نشانی از ادبیات تطبیقی وجود نداشته است؛ بلکه فقط نوعی از موازنه میان شاعران دیده می‌شد که محصور در ادبیات عربی بود. در عصر جاهلی، میان بسیاری از شاعران موازناتی رخ داده است که هدف این موازنات تعیین برتری یک شاعر بر شاعر دیگر بوده است. از جمله این موازنه‌ها، می‌توان به موازنه و داوری مشهوری اشاره کرد که میان امرئ القیس و علقمة الفحل رخ داد. گفته می‌شود که علقمه و امرؤالقیس در اینکه کدام یک از آنان شاعرترند، به مجادله پرداختند؛ پس به نزد امّ جندب طائیه همسر امرؤالقیس رفتند تا میانشان داوری کند. امّ جندب از آن دو خواست تا شعری با یک قافیه و روی در وصف اسب بگویند. هر دو شعری سرودند و آن را بر امّ جندب خواندند. او نیز در داوری خود به نفع علقمه رأی داد. دلیل امّ جندب در برتری دادن علقمه بر امرؤالقیس این بود که امرؤالقیس در وصف اسبش گفته بود، اسب من وقتی آن را با شلاق و ساق پایم می‌زنم به سرعت حرکت می‌کند^(۱)؛ ولی علقمه گفته بود، اسب من با سرعتی همچون باد خود را به شکار می‌رساند^(۲). در اینجا امّ جندب به نفع علقمه رأی داد؛ چون معتقد بود که امرؤالقیس ضعیف‌تر از علقمه اسبش را وصف کرده است. اسب علقمه بدون شلاق و ضربه همچون باد می‌رود؛ ولی اسب امرؤالقیس باید حتماً شلاق و ضربه بخورد تا با سرعت بدود (ابراهیم، ۱۹۹۸: ۳۹).

این موازنه‌ها میان شعرا؛ بخصوص در بازار عکاظ و در عصر جاهلی رواج داشت؛ از جمله نقل شده است که اعشی، حسّان و خنساء، سه شاعر مشهور جاهلی، برای قضاوت به نزد نابغه ذبیانی شاعر و ناقد مشهور جاهلی می‌روند. نابغه از بین خنساء و حسّان و خنساء را و از بین اعشی و خنساء، اعشی را برتری داد. پس حسّان از این داوری عصبانی شد و به نابغه گفت: «به خدا که من از خنساء و از تو و پدر و مادرت شاعرترم». نابغه گفت به خاطر کدام شعرت ای برادر؟ حسّان گفت به خاطر این شعرم:

لنا الجففاتُ العُرُ یلمَعَنَ بِالضُّحَى وَأَسْیَافُنَا یُقَطِرْنَ مِنْ نَجْدَةٍ دَمَا
وَلَدْنَا بَنِي الْعَنْقَاءِ وَابْنِي مُحَرَّقٍ فَأَكْرَمَ خَالًا وَأَكْرَمَ بِنَا ابْنَمَا

ترجمه: غلاف‌های شمشیرهامان در روز می‌درخشند و شمشیرهایمان از خون دشمنان قطره ریزانند. ما شاهزادگان و امیران را به دنیا آوردیم و هم از قوم مادری شرافتمندیم و هم از نظر فرزندان.

نابغه به او گفت، تو شاعر هستی؛ ولی در وصف غلاف‌ها و شمشیرهایتان کوتاهی کردی و فخر کردی به فرزندان؛ ولی به پدران فخر نکردی» (محمد، ۱۹۸۷: ۱۴). در واقع، ایراد نابغه و ناقدان بعد از او بر این شعر حسّان این بوده است که حسّان باید به جای کلمه «جفنا» که جمع قِله برای «جفنه» (غلاف شمشیر) است، کلمه «جفان» را به کار می‌برد که جمع کثرة است و بر تعداد بیشتری دلالت دارد و همچنین به جای «سیوف» به معنی شمشیرها، بهتر بود می‌گفت «اسیاف» که بر تعداد بیشتری از شمشیرها دلالت دارد و به جای فعل «یقطن» در عبارت وصفی «یقطن من نجدة دما» یعنی «از خون دشمنان قطره ریزاند» بهتر بود می‌گفت «یحجرین»، یعنی «خون دشمنان از آن‌ها جاری است» و لذا حسّان در هیچ کدام از وصف‌های خود مبالغه نکرد و این در شعر فخر، نوعی ضعف محسوب می‌شود (همان: ۱۴).

۱-۲. در صدر اسلام

در صدر اسلام نیز این نوع موازات وجود داشته است؛ از جمله ترجیحی که عمر بن خطاب به شعر زهیر بن ابی سلمی نسبت به شاعران دیگر داد. ابن عباس روایت کرده است که «شبی عمر به من گفت آیا اشعار شاعر شاعران را روایت می‌کنی؟ گفتم شاعر شاعران کیست؟ گفت همان کسی که می‌گوید:

ولو أنّ حمداً يُخلد الناسَ أخلدوا ولكنّ حمداً للناسِ ليس بمُخلدٍ

ترجمه: اگر حمد و ستایش مردم را جاودانه می‌کرد، باید آنان که حمد شده‌اند تاکنون نمرده باشند؛ ولی حقیقت این است که ستایش مردم، جاودانه کننده نیست.

گفتم: حتماً منظورتان ظهیر است. گفت: او شاعر شاعران است. گفتم: به خاطر چه امری او را شاعر شاعران خوانده‌ای؟ گفت: زیرا کلام او تکراری و مبهم نیست و از شعر نامأنوس دوری می‌کند و هرگز کسی را جز به اوصافی که دارد وصف نکرد» (ابراهیم، ۱۹۹۸: ۶۷).

۱-۳. در عصر اموی و عباسی

موازنه در عصر اموی و عباسی گسترشی چشمگیر داشت و راهی برای نشان دادن برتری یک شاعر بر شاعر دیگر بود؛ از جمله موازنه‌هایی میان جریر، فرزدق و اخطل انجام شد و بعد از آنان میان مسلم بن ولید، ابی العتاهیه و ابی نواس، ابی تمّام و بحتری و متنبی. البته همه این موازنه‌ها محدود به موازنه میان شعرا در حدّ یک بیت و یا یک فکر بود و قصاید به عنوان یک کل و پیکره به هم وابسته باهم مقایسه نمی‌شدند (مگی، ۲۰۰۲: ۱۱).

در این دو عصر و به ویژه در عصر عباسی، علاوه بر نقدهای پراکنده‌ای که به موازنه میان شاعران می‌پرداخت کتاب‌هایی نگاشته شد که با روش موازنه به نقد شاعران پرداخت؛ مثل کتاب *الموازنة بين الطائين* از آمدی و *نقد الشعر* از قدامة بن جعفر و *الشعر و الشعراء* از ابن قتیبه.

از جمله عوامل مهمی که در گسترش موازنه‌ها در عصر عباسی نقش داشتند نقائض، معارضات و سرقت‌های ادبی بوده‌اند. نقیضه عبارت بود از اینکه یک شاعر قصیده‌ای هجائی یا فخری بر ضد شاعر دیگر بگوید و آن شاعر با همان بحر، قافیه، روی و موضوع به او پاسخ دهد. این نقائض میان دو یا چند شاعر، سبب شد تا موازات میان شعرا هم گسترش یابند (همان: ۱۴)، معارضات هم شعری بوده است که شاعر آن را در جواب شاعر دیگر در همان بحر، قافیه و روی می‌سروده است (همان: ۱۴). در کنار این دو عامل، سرقات ادبی نیز که برخی از شاعران انجام می‌دادند سبب شد که ناقدان قدیم برای کشف این سرقت‌ها به موازنه میان شاعران بپردازند (همان: ۲۱).

۱-۲. سنجش ادبی خارج از ادبیات عربی

همه این موازات از عصر جاهلی تا عباسی با وجود تحوّل و گسترشی که داشتند، در داخل زبان و ادبیات عربی محصور ماندند و وارد حوزه تطبیق میان شاعران عربی و دیگر زبان‌ها نشدند؛ ولی در کنار این فعالیت‌های نقدی موازنه‌ای، تلاش‌های دیگری هم صورت گرفت که نوعی بررسی تطبیقی خارج از محدوده زبان عربی داشت. این تلاش‌ها را می‌توان به خوبی در آثار ادباء و ناقدانی مثل جاحظ، ابو ریحان بیرونی، ابن ندیم، ابو علی سینا، ابن رشد، ابوالفرج اصفهانی و شرح‌هایی که بر دیوان منتبّی نوشته شده است؛ بویژه به ویژه شرح حاتمیه دید.

۱-۲-۱. جاحظ (۱۵۹-۲۵۵)

جاحظ یکی از مهم‌ترین و مشهورترین ناقدان قدیم عربی است که می‌توان در آرای نقدی وی نشانه‌هایی از ادبیات تطبیقی را دید. جاحظ با ادبیات سایر ملّت‌ها آشنا بوده و میان ادبیات چهار ملّت متمدّن عرب، فارس، هند و روم که آن زمان نقش تمدّنی بارزی داشتند، نقدهای تطبیقی انجام داده است.

وی این چهار ادبیات را به صورت تطبیقی با هم مقایسه می‌کند و معتقد است که عرب‌ها در فنّ سخنوری و خطابه، از دیگر ملّت‌های آن زمان قوی‌تر بودند. «خلاصه کلام اینکه، خطبه فقط در میان عرب‌ها و فارس‌ها وجود دارد. هندی‌ها فقط دارای معانی تدوین شده و کتاب‌های مشهوری هستند که به مؤلف خاص و مشهور، یا دانشمندی سرشناس نسبت داده نمی‌شود؛ بلکه کتاب‌هایی هستند که از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسند و ادبیاتی هستند که در طول روزگار میان نسل‌های مختلف مرسوم بوده‌اند» (الجاحظ، ۱۹۸۷: ۳۷). وی درباره ادبیات یونانی‌ها هم می‌گوید: «یونانی‌ها در فلسفه و منطق

مشهور بودند و خود ارسطو با وجود توانایش در منطق، تشخیص کلام و تفاسیل، معانی و جزئیات آن، در سخنوری ضعیف بود» (همان).

جاحظ در مورد خطبه در میان فارس‌ها هم معتقد است که فارس‌ها بیشتر در معانی و مفاهیم و سخنان پر معنا قوی هستند و نه در سخنوری و سخن‌پردازی (همان: ۳۸).

از موارد دیگر ریشه‌های ادبیات تطبیقی در آثار جاحظ، مقایسه‌ای است که وی در مورد علم بلاغت نزد امت‌های متمدن آن زمان انجام می‌دهد: «از مردی از فارس سؤال شد: بلاغت چیست؟ گفت: معرفت فصل از وصل است. از یک یونانی سؤال کردند: بلاغت چیست؟ گفت: تصحیح اقسام و انتخاب کلام است. از رومی سؤال شد که بلاغت چیست؟ گفت: این است که انسان بتواند سریع و بدون آمادگی قبلی، کلام مناسب را برای سخن گفتن انتخاب کند. به هندی گفته شد بلاغت چیست؟ گفت: واضح بودن دلالت کلام و فرصت‌طلبی و نیک اشاره کردن است» (الجاحظ، ۱۹۸۷، ج ۱: ۸۸-۸۹).

جاحظ در کنار توجه به تطبیق میان ادبیات ملل آن زمان، توجه زیادی هم به مبحث ترجمه و نقد آن دارد. امروزه ترجمه به عنوان رابط میان ادبیات‌های مختلف در پژوهش‌های تطبیقی، دارای اهمیت خاصی است. جاحظ مشکلات ترجمه متون؛ بویژه متن ادبی را ذکر می‌کند و می‌گوید: «شعر قابلیت ترجمه را ندارد و جایز نیست که ترجمه شود و هرگاه که ترجمه شود، نظم و وزن آن از بین می‌رود و زیبایی‌اش را از دست می‌دهد» (الجاحظ، ۱۹۷۵، ج ۱: ۷۵).

از نظر جاحظ، ترجمه نثر ساده‌تر از ترجمه شعر است؛ زیرا نثر پس از ترجمه، برخلاف شعر، بسیاری از ویژگی‌های فنی‌اش را از دست نمی‌دهد.

جاحظ اشاره می‌کند که کتاب‌های هندی‌ها و حکمت‌های یونانی‌ها و ادبیات فارس‌ها اگرچه ترجمه شده است؛ ولی برخی از این ترجمه‌ها زیبایی ادبی خود را از دست نداده‌اند و برخی دیگر حتی بر زیبایی آن‌ها افزوده شده است؛ ولی اگر شعر عرب ترجمه شود، زیبایی خود را که همان وزن است از دست می‌دهد و به جز برخی از معانی چیزی از آن باقی نمی‌ماند. معانی که فارس‌ها هم در کتاب‌هایشان به آن اشاره کرده‌اند و فقط فرق کتاب‌های فارس‌ها با اشعار عرب در همان وزنی است که اشعار عربی دارند و اگر ترجمه شوند، هیچ فرقی با کتاب‌های فارس‌ها ندارد. (همان: ۷۶).

جاحظ بعد از بحث در مورد ترجمه و مشکلات آن، به مترجم نیز می‌پردازد و معتقد است که مترجم باید در کنار یادگیری کامل زبان مقصد، در علمی که در آن ترجمه می‌کند متخصص باشد؛ به

عنوان مثال، کسی که می‌خواهد کتابی را در علم شیمی از یونانی ترجمه کند، باید علاوه بر توانایی اش در زبان یونانی، اطلاعات کافی هم درباره علم شیمی داشته باشد: «توانایی مترجم در زبان مقصد، باید در حد توانایی او در علمی باشد که اثری را در آن ترجمه می‌کند و باید داناترین مردم به دو زبان مقصد و مبدأ باشد» (همان: ۷۸).

البته تمامی مقایسه‌های تطبیقی جاحظ میان ادبیات ملل مختلف بیشتر ذوقی است و نه موضوعی و اغلب نقدهایی کلی هستند که چندان به ویژگی‌های خاص ادبیات هر کدام از این ملت‌ها توجه نمی‌کند (مکی، ۱۹۹۷: ۱۴-۱۵) نظریات وی در مورد ترجمه نیز کلی هستند و به تحلیل واقعی ترجمه به عنوان پل ارتباطی میان ادبیات‌ها نمی‌پردازد.

۱-۲-۲. کتاب المثل السائر از ضیاءالدین بن اثیر (۲۵۸-۳۳۷)

یکی از بهترین نمونه‌های ادبیات تطبیقی را در ادبیات عربی قدیم می‌توان در کتاب المثل السائر ابن اثیر یافت. ابن اثیر، مقایسه تطبیقی زیبایی میان شعر عربی و فارسی از نظر تفاوت در طول قصاید انجام می‌دهد و معتقد است که شاعر عرب‌زبان برخلاف شاعر فارسی، در سرودن شعرهای طولانی ضعیف است: «(شاعر عرب) هنگامی که بخواهد امور متعدد دارای معانی مختلف را شرح دهد و نیاز به اطاله سخن داشته باشد تا حدود دوست یا سیصد بیت یا بیشتر از آن را بسراید، در این شعرها مهارت کافی ندارد و بسیاری از شعرهای طولانی اش ضعیف خواهد بود» (ابن اثیر، ۱۹۹۰: ۳۹۶-۳۹۷)؛ ولی در ادبیات فارسی «من عجم‌ها را مشاهده کردم که در این امر بهتر از عرب‌ها هستند. شاعر عجم کتابی از اوّل تا آخر به شعر تألیف می‌کند و در آن داستان‌ها و شرح حال‌ها می‌آورد و در عین حال در همه این اشعار نهایت فصاحت و بلاغت را در زبان خود رعایت می‌کند؛ همان‌طور که فردوسی در سرودن کتاب معروف خود شاهنامه این کار را کرد. این کتاب شصت هزار بیت است که شامل تاریخ فارس‌ها است و به اعتباری قرآن آنان به شمار می‌رود و فصیحان آنان بر این باورند که فصیح‌تر از این کتاب در زبانشان وجود ندارد» (همان: ۳۹۷).

۱-۲-۳. کتاب الشعر و الشعراء از ابن قتیبه (۲۱۳-۱۷۶) و الأغانی از ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴-)

(۳۵۶)

از جمله نشانه‌های ادبیات تطبیقی در دو کتاب اغانی از ابوالفرج اصفهانی و کتاب الشعر و الشعراء از ابن قتیبه، مقایسه‌های زبانی است که نویسندگان میان چند زبان انجام می‌دهند. در واقع زبان وسیله‌ای است که از طریق آن ادبیات از نویسنده به خواننده منتقل می‌شود. ناقدان قدیم عربی هم به بررسی‌های زبانی

در زبان عربی توجه ویژه‌ای داشته‌اند. برخی از این بررسی‌ها و نقدهای زبانی محدود در زبان عربی نماند؛ بلکه نویسندگان مثل ابوالفرج و ابن قتیبه به مقایسه زبان عربی با دیگر زبان‌های رایج آن زمان پرداختند؛ به عنوان مثال، در هر دو کتاب *الأغانی* و *الشعر والشعراء*، دو نویسنده در بررسی شعر شاعر جاهلی، ابن ابی صلت، به کلمات ناآشنایی اشاره می‌کنند که در شعر این شاعر وجود دارد و از زبانی غیر از زبان عربی وارد شعر او شده‌اند.

ابن قتیبه درباره کلمات غریب در شعر ابن ابی صلت سخن گفته‌اند و اشاره کرده‌اند که این شاعر کلمات زیادی به کار برده که عرب‌ها آن‌ها را نمی‌شناسند و احتمالاً این کلمات را از کتاب‌های قدیمی در میان یهودیان گرفته است (الأصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۲: ۹۷).

ابن قتیبه در مورد شعر «اعشی» شاعر جاهلی هم به کلماتی اشاره می‌کند که آن‌ها را با تأثیرپذیری از فارس‌ها گرفته است: «اعشی» بر پادشاهان ایرانی وارد می‌شده و به همین خاطر کلمات فارسی در شعرش زیاد است» (ابن قتیبه، ۱۹۸۶: ۱۶۰).

در کتاب *الأغانی*، علاوه بر مقایسه‌های زبانی، ریشه‌های دیگری از ادبیات تطبیقی وجود دارد؛ از جمله اینکه برخی از شاعران مثل ابوالعتاهیه، شاعر عباسی، معانی حکمت‌های خود را از حکمت‌هایی گرفته است که از یکی از یاران اسکندر هنگام مرگ اسکندر نقل شده است. نقل شده است هنگامی که اسکندر در شرف مرگ بود، یکی از یاران او گفته: «پادشاه تا هنگامی که زنده بود ما را پند و اندرز می‌داد و هم‌اکنون که در بالین مرگ است بیشتر از قبل برای ما پند و اندرز است» و ابوالعتاهیه در شعرش به این حکمت اشاره می‌کند:

«در زندگی‌ات برای ما سراسر پند و اندرز بودی و هم‌اکنون که در بالین مرگی، بیشتر از هنگامی که زنده بودی ما را پند و اندرز می‌دهی»

وكانت في حياتك لي عِظَاتٌ وَأَنْتَ الْيَوْمَ أَوْعِظُ مِنْكَ حَيَا
(الأصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۴: ۳۶-۳۷)

در آغانی نیز آمده است، امیه بن ابی صلت در شعرش کلماتی به کار برده است که عرب‌ها آن‌ها را نمی‌شناسند؛ از جمله «قَمْرٌ وَسَاهُوْرٌ يُسَلُّ وَيُعْمَدُ»؛ که منظور از ساهور شمشیر است و در جایی دیگر آن را «تغور» گفته است.

۱-۲-۴. کتاب الفهرست ابن ندیم (متوفی ۳۸۵)

در کتاب *الفهرست* از ابن ندیم، آثار زیادی از بررسی‌های تطبیقی میان علوم مختلف از جمله ادبیات وجود دارد. این کتاب از ده فصل یا مقاله (همان‌طور که در کتاب ذکر شده است) تشکیل شده است.

نویسنده در هر مقاله نام‌های مشاهیر هر علم از شعر و نحو گرفته تا حدیث، ترجمه، نویسندگی کلام و... را به همراه آثارشان ذکر کرده است و گاهی در ذکر مشاهیر هر علم فقط به مشاهیر آن در زبان عربی اکتفا نمی‌کند بلکه مشاهیر آن را در فرهنگ فارسی، هندی و یونانی هم برمی‌شمرد؛ به عنوان مثال در بخش یا مقاله هفتم از کتابش، هنگامی که از مترجمان سخن می‌گوید اسم‌های مترجمینی از هند، یونان، عرب و فارس را ذکر می‌کند و برخی از مترجمین فارسی به عربی و هندی و نبطی به عربی را نیز نام می‌برد (ابن ندیم ۱۹۹۶: ۲۴۶)

در مقاله هشتم در بخش اول هم به اخبار داستان‌سرایان شبانه و کسانی که در فن خرافه‌نویسی تبخّر دارند و نیز کتاب‌های این فن می‌پردازد. در این بخش، شکل‌گیری داستان حیوانات را میان فارس‌ها و عرب‌ها بررسی می‌کند و معتقد است که فارس‌ها اولین کسانی بودند که این فن را به وجود آوردند. بعد از عصر ساسانی عرب‌ها نیز آن را به عربی ترجمه و نقل کردند: «اولین کسانی که داستان حیوانات را تألیف کردند و برای آن کتاب‌هایی نگاشتند فارس‌ها بودند که این امر در زمان اشکانیان - طبقه دوّم پادشاهان فارس - شکل گرفت و در زمان ساسانیان گسترش یافت و بعد از آن عرب‌ها آن را به زبان عربی منتقل کردند» (همان: ۲۹۹)

نویسنده اشاره‌هایی نیز به چگونگی پیدایش دو کتاب کلّیه و دمنه و سندباد حکیم می‌کند: «در مورد کتاب کلّیه و دمنه اختلاف نظر است: برخی گفته‌اند که هندی‌ها آن را برای اولین بار نگاشتند که این مطلب در مقدمه کتاب آمده است. برخی هم گفته‌اند که فارس‌ها برای اولین بار آن را تألیف کردند و هندی‌ها آن را به زبان خودشان ترجمه کردند...». در مورد کتاب سندباد حکیم هم می‌گوید «کتاب سندباد حکیم دو نسخه است: نسخه بزرگ و نسخه کوچک که در این کتاب هم مثل کتاب کلّیه و دمنه اختلاف نظر است؛ ولی نظر غالب این است که هندی‌ها آن را تألیف کردند» (همان: ۲۹۹).

نویسنده همچنین به ترجمه کتاب کلّیه و دمنه به عربی و توسط ابن مقفع و به نظم در آوردن آن به زبان عربی توسط ابان بن عبد الحمید بن لاحق و علی بن داوود و بشر بن معتمد اشاره می‌کند (همان: ۳۰۱).

در همه این مباحث که ابن ندیم در کتاب خود ذکر می‌کند، نشانه‌های ارزشمندی در مورد ادبیات تطبیقی وجود دارد. بحث در مورد شکل‌گیری داستان‌های خرافی و نقل و ترجمه آن‌ها و انتقال آن از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر و بحث درباره کتاب کلّیه و دمنه و سیری که این کتاب از شکل‌گیری

تا نقل و ترجمه دنبال کرد، همه این موارد ریشه‌هایی از ادبیات تطبیقی به حساب می‌آیند (پرونی، ۱۳۹۱: ۱۰۹).

۱-۲-۵. کتاب فی تحقیق ما للهند از ابوریحان بیرونی (متوفی ۴۰۴)

ابوریحان بیرونی نیز از جمله نویسندگان عربی است که می‌توان نشانه‌های ادبیات تطبیقی را در آثارش و بویژه کتاب مشهورش *فی تحقیق ما للهند* مشاهده کرد (همان: ۱۱۰).

در این کتاب، نویسنده به نوعی سعی کرده است تا هند را با جزئیات آن یعنی علوم و فنون، ادیان مختلف، اعتقادات و حکایت‌هایش و... معرفی کند. نویسنده در بررسی برخی از موارد و به ویژه در بخش نحو و شعر علاوه بر بررسی دستور و شعر هندی، به مقایسه آن با نحو و شعر عربی می‌پردازد که این نمونه یکی از بهترین نمونه‌های ادبیات تطبیقی در قدیم است. نویسنده به شکل گیری علم نحو و شعر در هند اشاره می‌کند؛ سپس ویژگی‌های قالب و ساختار شعر آنان را به صورت کلی شرح می‌دهد و آن را با شعر عربی و علم عروض در عربی و فارسی مقایسه می‌کند.

در مورد تفاوت شعر هندی، عربی و فارسی در قالب و موسیقی، ابوریحان اشاره می‌کند که هندی‌ها در مشخص کردن حروفشان در شعر، تقریباً شبیه آنچه خلیل بن احمد و عروضی‌های دیگر در شعر عربی و فارسی انجام دادند، عمل می‌کنند.

بیرونی تغییرات شعر عربی و هندی را با هم مقایسه می‌کند و اشاره می‌کند، همان‌گونه که عرب‌ها و فارس‌ها از تغله‌ها قالب‌هایی برای شعر ساخته‌اند و با تغله‌های متحرک و ساکن وزن را نشان می‌دهند، هندی‌ها نیز با حرکات خفیف و ثقیل و تقدیم و تأخیر، وزن شعرشان را بیان می‌کنند (البیرونی، ۱۹۵۸: ۱۰۷).

بیرونی همچنین بیت‌هایی در هندی و عربی را با هم مقایسه می‌کند و معادل آن‌ها را در یونانی مطرح می‌کند: «هم‌چنین که ابیات در عربی به دو قسمت عروض و ضرب تقسیم می‌شوند ابیات هندی‌ها هم به دو قسمت تقسیم می‌شوند که هر کدام را رِجل می‌نامند و یونانی‌ها هم آن‌ها را ارجل نامیده‌اند» (همان: ۱۰۸).

موارد ذکر شده، بخش کوچکی از تطبیقات و مقایسه‌های بیرونی در کتابش است. وی بسیار مفصل‌تر، به تطبیق عروض هندی و عربی می‌پردازد و معادل هندی علامت‌ها و نام‌هایی را که در عروض عربی وجود دارد ذکر می‌کند این بررسی‌ها بی‌تردید از نمونه‌های بارز ریشه‌های ادبیات تطبیقی در نقد و ادبیات قدیم عربی هستند.

شکلی نیست که تلاش‌های ذکر شده در چهارچوب معیارهای علمی آن زمان صورت گرفته است؛ لذا تمامی ناقدانی که این تلاش‌ها را به ثمر رساندند، هیچ‌کدام به فکر پایه‌ریزی اصول و قواعد لازم برای تأسیس یک مدرسه نیفتادند و تمام تلاش‌هایشان محصور در نقدهای شخصی و ذوقی ماند (مکی، ۱۹۸۷: ۹). اغلب این نقدها بر اساس ابیات و معانی جزئی مطرح شده‌اند و نوعی حکم کلی را در مورد شاعر یا ادیب یا ادبیات ملّتی دربر داشته‌اند.

نتیجه

هیچ علمی از صفر شروع نمی‌شود؛ بلکه نشانه‌های آن در گذشته وجود داشته است و هر زمان که بستر آن فراهم بوده ظهور پیدا کرده است. درباره علمی مانند ادبیات تطبیقی نیز، هر وقت بسترهای فرهنگی - اجتماعی آن آماده شده است، نشانه‌های این علم میان‌رشته‌ای، میان فرهنگی و میان زبانی، زمینه بروز پیدا کرده است. با نگاهی به فراز و فرود ادبیات عربی، می‌بینیم که در هر عصری که روابط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر وجود داشته است، ادبیات تطبیقی نشانه‌های خود را بیشتر نمایان ساخته است. این نشانه‌ها به صورت دو رویکرد وجود داشتند. رویکرد اول را می‌توان مرحله «سنجش ادبی درون ادبیات عرب» نامید به این ترتیب که ادبیات تطبیقی، اولین نشانه‌های خود را در قدیمی‌ترین دوران ادبیات عربی تجربه کرده است. در میان عرب‌های جاهلی، اولین نشانه‌های سنجش ادبی، به صورت موازنه میان شعرا؛ بویژه در بازار ادبی عکاظ شکل گرفت... در دوران جاهلیت، شاعران شعرهای خود را مطرح می‌کردند و ناقدانی بودند که شعر آن‌ها را بررسی کرده، برتری شاعری به شاعر دیگر را حکم می‌کردند. همین رویکرد در صدر اسلام نیز ادامه پیدا می‌کند. در دوره اموی و عباسی، عواملی مثل نقائص، معارضات و سرقت‌های شعری سبب رشد موازنات میان شعرا شدند؛ به طوری که کتاب‌هایی نیز در مورد موازنه میان شعرا تألیف شد.

رویکرد دوم، مرحله «سنجش ادبی برون مرزی ادبیات عرب» است که نویسندگانی مثل جاحظ در دو کتاب خود *البيان والتبيين والحيوان*، ابن قتیبه در *الشعر والشعراء*، ابوالفرج اصفهانی در *الأغانی*، ابن اثیر در *المثل السائر*، ابن ندیم در *الفهرست*، بیرونی در *فی التحقیق ما للهند* و نیز در شرح‌هایی که بر دیوان متنبی نوشته شد، این رویکرد به خوبی نمایان است.

جاحظ به علت آشنایی با ادبیات ملّت‌های مختلف، عملاً به مقایسه ادبیات عربی با فارسی، یونانی و هندی می‌پردازد و برتری هر یک را مشخص می‌کند و این ۴ ادبیات را به عنوان شاهکارهای ادبیات جهان معرفی کرده و در مجموع به برتری ادبیات عربی بر دیگر ادبیات‌ها حکم می‌دهد. از دیگر اقدامات مؤثر جاحظ که معرفت‌فعالیت او در زمینه ادبیات تطبیقی است، ارائه تعریفی از علم بلاغت از ملل دیگر و بحث او در مورد مشکلات ترجمه از زبانی به زبان دیگر و فنون مترجمی است.

ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب خود به داد و ستدهای ادبی میان عرب با سایر امّت‌ها اشاره می‌کند. ابن قتیبه نیز که از ناقدان معروف عرب بوده، در کتاب خود *الشعر و الشعراء* به ورود واژگان بیگانه در شعر ابن ابی الصلت شاعر جاهلی اشاره می‌کند که بخشی از حوزه ادبیات تطبیقی است. ابن ندیم در کتاب *الفهرست*، به کیفیت انتقال نوع ادبی خرافه‌نویسی از ادبیات فارسی به ادبیات عربی می‌پردازد که مبحث فوق یکی از مباحثی است که امروزه در ادبیات تطبیقی می‌بینیم. دانشمند معروف بیرونی، در کتاب خود به مقایسه نحو عربی و عروض عربی با نحو و عروض فارسی و هندی می‌پردازد و به ریشه‌های نحو و عروض عربی در نزد هندیان اشاره می‌کند.

هرچند که تلاش‌های انجام شده به دلیل ذوقی بودن و استناد به موارد جزئی و صدور حکم کلی نمی‌توانند به صورت علمی و امروزی وارد حوزه ادبیات تطبیقی شوند ولی نمونه بارز و عالی از ریشه‌های ادبیات تطبیقی به عنوان یک مفهوم را در ادبیات و نقد عربی قدیم نشان می‌دهند.

پی‌نوشت‌ها

(۱)

فَلِلسَّوِطِ أَلْهَوْبِ وَلِلسَّاقِ دَرَّةٌ وَلِلزَّجْرِ مِنْهُ وَقَعٌ أُحْرَجَ مِنْعَبٍ

(۲)

فَأَدْرَكُهُنَّ ثَانِيًا مِنْ عَنَانِهِ يُمَرُّ كَمَرِ الرَّائِحِ الْمُتِحَلِّبِ

کتابنامه

۱. ابن الأثير، ضياء الدين (۱۹۹۰)؛ *المثل السائر في أدب الكاتب والشاعر*، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد، الجزء الثاني، بيروت: المكتبة العصرية.
۲. ابن قتيبة (۱۹۸۶)؛ *الشعر والشعراء*، الطبعة الثانية، بيروت: دار إحياء العلوم.
۳. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۹۹۷)؛ *الفهرس*، تحقيق: إبراهيم رمضان، دار المعرفة.
۴. الأصفهاني، أبو الفرج (۱۴۲۹)؛ *كتاب الأغاني*، ج ۲ و ۴، تحقيق إحسان عباس، إبراهيم السعافين، بكر عباس، الطبعة الثالثة، بيروت: دار صادر.
۵. بهي، عصام (۱۹۹۶)؛ *طلّاع المقارنة في الأدب العربي الحديث*، الطبعة الأولى، دار النشر للجامعات.
۶. البيروني، أبو الزّحان محمد بن أحمد (۱۹۵۸)؛ *في تحقيق ما للهند، الهند: مطبوعات دائرة المعارف العثمانية.*
۷. التوحي، محمد (۱۹۹۵)؛ *الآداب المقارنة*، بيروت: دار الخليل.
۸. پرويني، خليل (۱۳۹۱)؛ *الأدب المقارن (دراسات نظرية وتطبيقية)*، الطبعة الأولى، تهران: سمت.
۹. الخطيب، حسام (۱۹۹۹)؛ *آفاق الأدب المقارن عربياً وعالمياً*، الطبعة الأولى، دمشق: دار الفكر، بيروت: دار الفكر المعاصر.

١٠. الجاحظ، أبو عثمان (١٩٤٨)؛ **البيان والتبيين**، شرح و تحقيق: محمد هارون، عبدالسلام ج ١ و ٣، القاهرة: مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر.
١١. ----- (١٩٧٥)؛ **الحيوان**، بيروت: دار الملايين.
١٢. عباس، إحسان (١٩٩٣)؛ **ملامح يونانية في الأدب العربي**، الطبعة الثانية، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
١٣. عبدالبديع محمد، نظمي (١٩٨٧)؛ **في النقد الأدبي**، مصر، الإسكندرية: منشورات جامعة الأزهر كلية الدراسات الإسلامية والعربية.
١٤. عبدالجواد رضوان، أحمد شوقي (١٩٩٠)؛ **الدّرس الأدبي المقارن**، الطبعة الأولى، بيروت: دار العلوم العربية.
١٥. عبدالسلام كفاي، محمد (١٩٧١)؛ **في الأدب المقارن، دراسات في نظرية الأدب والشعر القصصي**، الطبعة الأولى، دار النهضة العربية.
١٦. عبدالرحمن إبراهيم، مصطفى (١٩٩٨)؛ **في النقد العربي القديم عند العرب**، القاهرة: منشورات كلية الدراسات الإسلامية والعربية للبنين.
١٧. عبّود، عبده (١٩٩٩)؛ **الأدب المقارن مشكلات وآفاق**، دمشق: من منشورات إتحاد الكتاب العرب.
١٨. غنيمي هلال، محمد (بي تا)؛ **الأدب المقارن**، القاهرة: دار تحفة مصر.
١٩. مكي، أحمد طاهر (٢٠٠٢)؛ **الأدب المقارن أصوله وتطوّره ومناهجه**، الطبعة الرابعة، القاهرة: مكتبة الآداب.
٢٠. ----- (١٩٩٧)؛ **في الأدب المقارن**، الطبعة الثالثة، مصر: دار المعارف.

تحليل ملامح الأدب المقارن في الأدب العربي القديم^۱

خليل برويني^۲

الأستاذ المساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة تربية مدرس

دانش محمدی ركعتی^۳

طالب الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة تربية مدرس

الملخص

الأدب المقارن كعلم ممنهج ظهر في أواخر القرن التاسع عشر في فرنسا ثم في سائر البلدان الأوروبية وقد نشأ هذا العلم في البلدان العربية في النصف الثاني من القرن العشرين، ولكنّ المقارنة في الأدب على شكلها البدائي والساذج كانت لها جذور وملامح في تراث آداب الملل المختلفة. فلا يمكن تقديم برنامج لتقدم الأدب المقارن في البلدان الإسلامية دون دراسة التراث الإسلامي في الأدب المقارن، كما أنّ ظهور الأدب المقارن الإسلامي وتزايد الاهتمام بالمقارنة بين آداب الشعوب الإسلامية يتطلّب تحليل جذور الأدب المقارن في التراث الإسلامي القديم.

هذه الدراسة محاولة للكشف عن ملامح الأدب المقارن في التقد العربي القديم من خلال دراسة الموازنات والملامح المقارنّة في التقد العربي بدءاً بالعصر الجاهلي ومروراً بعصر صدر الإسلام والأموي ونهاية بالعصر العباسي. توصلت الدراسة إلى نتائج منها أنّ ملامح الأدب المقارن في التقد العربي القديم ظهرت في مرحلتين. المرحلة الأولى «القياس الداخلي في الأدب العربي» والمرحلة الثانية «القياس الخارجي من الأدب العربي».

الكلمات الدلّيلية: الأدب المقارن، التقد العربي القديم، جاحظ، السرقات الشعريّة.

